



کبری آسپوار دبیر گروه سیاست

مادر بودن و همسر بودن همه آن چیزی نبود که دختر پیامبر اسلام را الگوی زنان کرد؛ نه از آن جهت که همسری و مادری نقش‌های کوچکی هستند و نه از آن جهت که تأسی زنان امت پیامبر به سیره حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها برای ایفای درست این نقش‌ها امر غیرقابل اعتنایی است؛ از قضا در بزرگی این هر دو شسکی نیست، اما نکته آن است که وسعت شخصیت این بانویسی فراتر از نقش‌هایی در چهارچوب خانواده است. او، قائم به خود –و نه در تعریف نسبتش با همسر و فرزندان و حتی پدر– زنی بصیر، اهل سیاست، دارای تحلیل، با سواد دینی و آشنا به مختصات اجتماعی و سیاسی جامعه و شناخت نسبت به نبوت و ولایت بود.

روضه‌های مادرانه را نمی‌توان و نباید هم از منبر مجالس ایام شهادت حضرت

حجت‌الاسلام نامخواه در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

حضرت زهرا محور وحدت اسلامی، انسانی

حضرت فاطمه زهرا(س) برخلاف تلقی‌های سطحی، چهره‌ای محترم و محبوب در میان اهل سنت هستند. این موضوع هم از آن جهت که دختر پیامبر بودند حائز توجه است، هم ازاین جهت که نقش بی‌بدیلی ایفا کردند. علاوه‌بر آن کتاب‌های زیادی هم در تبیین نقش حضرت زهرا توسط اهل سنت نوشته شده است. ازاین جهت حضرت را می‌توان به‌عنوان شخصیتی وحدت‌بخش در جهان اسلام برجسته کرد، اگرچه این اثر حتی می‌تواند فراتر از این، زمینه وحدت بین‌الدیانی را فراهم کند. در گفت‌وگو با مجتبی نامخواه، پژوهشگر اسلامی به تبیین این ابعاد شخصیتی حضرت زهرا پرداختیم که در ادامه می‌خوانید.

اساساً چقدر توانستیم حضرت صدیقه طاهره را درست معرفی کنیم. چه ابعادی از شخصیت ایشان در جهان تشیع مغفول مانده است؟

در یک ارزیابی کلی، ما از شناخت حضرت زهرا(س) ناتوان شده‌ایم و به تعبیر دقیق‌تر، روزه‌بروز در حال ناتوان‌تر شدنیم و این عدم توانایی ما نسبت به معرفی و حتی شناخت صحیح از حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها، بیشتر از آنکه یک کم‌کاری یا نارسایی معرفتی باشد، به موقعیت اجتماعی ما باز می‌گردد. ما از آن ایده و مسئله‌هایش فاصله گرفته‌ایم و این اتفاق است که در این چند دهه آرام‌آرام رخ داده است. به همین دلیل می‌بینیم در برهه انقلابی، درکی که از اهل‌بیت و از سیره ایشان وجود دارد، رشد می‌کند. زن مسلمان و نه فقط زنان که جامعه اسلامی ما در آن برهه در متن واقعیت حضور دارد؛ در میدان است و مذهب را در ارتباط با آزادی، عدالت و مسائل اساسی انسان می‌فهمد؛ در ارتباط با عرفان و معنویت می‌فهمد. به این دلیل درک دیگری، درک مترقی‌ای از اهل‌بیت(ع) پیدا می‌کند که می‌تواند به مؤمنان به اهل‌بیت تحرك و الگو بدهد و ما می‌بینیم مهم‌ترین گفتارهای روحانیونی همچون مطهری‌ها و خامنه‌ای‌ها یا روشنفکرانی که به این مفاهیم دلبستگی دارند، در این دوره اتفاق می‌افتد.

در موقعیت کنونی ما با زهرا(س) هم‌افق نیستیم و مسئله‌های او را درک نمی‌کنیم. به روایت خطبه‌ای که به اشتباه آن را فذکیه می‌خوانیم و به فذک تقلیل می‌دهیم، حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها می‌گویند مسئله من نظام اجتماعی است. مسئله من این است که نظام امامت و مفهوم ولایت، نظم اجتماعی ما باشد. می‌فرماید مسئله این است که اگر همبستگی اجتماعی می‌خواهیم، مسیر آن عدل است و این یک جعل الهی است؛ یعنی خداوند سنت‌هایی در جامعه قرار داده که از جمله آن این است که همبستگی جز از طریق عدالت محقق نمی‌شود. می‌گویند مسئله من عفت عمومی است؛ اما مسیر عفت از نظم عینی و اقتصادی جامعه و به‌طور مشخص از منع سرق‌ت می‌گذرد. حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها به ما می‌گویند نمی‌شود جامعه‌ای داشته باشیم که در آن مترقین (صاحب رفاه) و فرادستان اموال و بنگاه‌ها و املاک عمومی را ببلعند، از طریق تورم و از دیگرس طرق بر ارزش دارایی‌های خود و املاک و ارز و طلایی که دارند بیفزایند و به شکل ترفمان از مزدبگیران و مستضعفان سلب مالکیت کنند، بعد در چنین جامعه‌ای عفت عمومی برقرار باشد. این‌ها عین عبارت‌های حضرت است. می‌فرماید: «تُرْك السَّرَقَةِ إِيحَابًا لِلْعِصْمَةِ»؛ سرق‌ت را ترك کنید. سرق‌ت و سلب

مالکیت فقط این نیست که دزدی از روی دیوار وارد خانه کسی شود و مالی از صاحبخانه بدزدد. این همه خلق اعتبار و تورم هم سرق‌ت است. تنها نمی‌فرماید سرق‌ت کنید، می‌فرماید ترك سرق‌ت کنید؛ چراکه اگر یک نظم اجتماعی به سرق‌ت معتاد شد، ترك دادن آن كار راحتی نیست. هر روز از طریق‌ی در این جامعه، بر مالکیت عدله‌ای افزوده می‌شود و مالکیت اکثریت سرق می‌شود. می‌فرماید امر به‌معروف مصلحت عمومی است. خود این مفهوم «مصلحت عمومی» و اینکه برای دین، مصلحت

ایستاده پای خانواده، پای ولایت، پای جامعه

زهرا سلام‌الله‌علیها جدا کرد. ایسن روضه‌ها، هم میزان نیاز و طالب بودن به ایشان را –چنان کودکی ناتوان به مادر– به‌حق بیان می‌کند و هم وسعت مهربانی حضرت‌شان نسبت به تک‌تک امت را –چنان مادری به‌فرزند حتی سرکش خود– به زیبایی به تصویر می‌کشد، و هم به‌درستی دختر پیامبر را الگوی ایفای نقش همسری و مادری برای زنان معرفی می‌کند. اما تجدید محتوادر مضامین مادرانه و احساسی می‌تواند راه را بر وجوه دیگر شخصیتی ایشان ببندد. اتفاقی که بی‌راه نیست بگویم اکنون افتاده است و مع الاسف توانسته ابعاد مختلف شخصیت ایشان را که برای زن و مرد قابل بهره‌برداری است، در نگاه مخاطب کم‌رنگ کند. فاطمه زهرا زنی است که وقتی عرصه بر ولی عصر تنگ می‌شود، پای دفاع از او تا بذل جان می‌ایستد؛ گرچه مردانی برای دفاع از ولی خدادر خانه حاضر هستند، اما او نشان می‌دهد دفاع از ولایت، امری فرانحسیتی است. او در غزوات صدر اسلام در امور پشت جبهه حاضر بوده پس از رحلت پیامبر هم چه در یادآوری پیمان غدیر و چه در دفاع از ولایت در حریم خانه‌اش و چه در خطبه‌خوانی در

مسجد پیامبر و چه در وصیت‌نامه خاص خود، فعالیت اجتماعی و سیاسی خود را به نمایش گذاشت. مخفی بودن محل تدفین ایشان گرچه در روضه‌ها اغلب به‌عنوان موضوعی احساسی طرح می‌شود، اما همان سنگ و مزاری که نیست، بزرگ‌ترین رد از اقدامات سیاسی حضرت است. مادرانگی را نباید حرف زد، بلکه از قضا باید گفت هم او که چنان غرق در ایفای نقش در چهارچوب کلی خانه‌اش بود که برای پدرش هم مادر بود، هم او هم وقت غزوات و جنگ با کفار، کار امدادگری و اموری ازاین‌دست را برعهده می‌گرفت یا وقت آزار پیامبر از سوی قریش، زبان به مبارزه با آنان می‌گشود. باید گفت هم او که امور داخل خانه را برای خود به‌عنوان یک زن می‌پسندید، وقتی پای بیعت گرفتن برای ولی خدا به میان آمد، گرچه مجروح و بیمار و البته داغ‌دیده از رحلت پدر، اما خانه‌به‌خانه می‌رفت و درب منازل مهاجر و انصار را می‌زد و از غدیر خم می‌گفت و عهد امت با پیامبر. باید گفت هم او که گندم آسیاب می‌کرد و کار منزل را برای خود –با آن شأن اجتماعی بالا– بد نمی‌دانست، هم

زارعی اقدم، استاد حوزه در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

الگوی شخصیتی فاطمه زهرا(س) برای زن سردرگم امروزی، تمدن‌ساز است

مردم مشخص شده؛ اما بانو چون خیلی کوتاه‌زندگی کردند، ازاین جهت بخش‌هایی از زندگی و حقیقت وجود ایشان منکوم مانده است. از طرفی یک جلوه از جنبه‌های تبیین، جرایب تبیین چنین شخصیت‌هایی است. ما عمدتاً به توصیف می‌پردازیم و این توصیف هم بیشتر یکسو نگرست و یا ظواهری که موجود است از کندوکاو کالبدشکافی جنبه‌های چنین شخصیت‌هایی نیست یا ورود نشده یا اینکه کمتر کسی چنین تلاش‌هایی را انجام داده است. محققان و پژوهشگران با این پرداختند و جادارد که این اتفاقات بیفتد. البته در سنوات اخیر کارهای خوبی صورت گرفته و به جنبه‌های گسترده‌تری از جنبه‌های فردی زندگی ایشان پرداخته شده؛ اما همچنان کارهایی باقی مانده که باید صورت بگیرد؛ چراکه حضرت یک انسان تمام‌عیار و دارای ابعاد متعدد و گسترده و نامحدود هستند. وقتی ما احادیث بسیار زیادی از معصومین علیهم‌السلام، خصوصاً حضرت رسول، امام صادق و امیرالمؤمنین می‌بینیم، جلوه‌های وجودی ایشان یا وجود نوری ایشان که متقدم بر وجود ناس ایشان است، بسیار پیش‌تر از تحقق عالم حقیقت نوری ایشان موجود بوده است که به جهت همین جلوه‌مانی، فرامگانی، فراترانی، فراجغرافیایی و فراحیاتی است. این وجود نوری که به‌ایشان اطلاق کرده‌اند یک مفهوم لوکس تجمعی نیست، مبین این مطلب است که ایشان بر همه حقیقت بشریت اشراف دارند. پس نه زمانه، نه روزگار و نه هیچ عصری این بی‌نیازی را از چنین الگویی منقطع نمی‌کند و همواره باید از ناحیه نسبت من انسان امروزی و من انسان فردا با این حقیقت وجود ارتباط برقرار بشود تا بهره‌مندی از حیث الگو بودن ایشان خودش را نشان دهد.

بسیاری از اهل سنت به واسطه نسبت حضرت زهرا با پیامبر اسلام سلام‌الله‌علیها به ایشان ارادت دارند. آیا می‌توان حضرت زهرا را به‌عنوان یکی از نقاط اشتراک شیعه و سنی (طبقاته اهل سنت افراقی) در نظر گرفت و معرفی کرد؟

این را باید با صدا ی بلند و قاطع بگویم که اصلاً باید چنین کرد؛ چراکه خود بانو هم در خطبه فدکیه‌شان می‌فرماید «وَإِمَامَتًا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ» یعنی امامت اهل‌بیت، مبنای تفرقه از جامعه اسلام است. خودبانو مادر امامت و همسر ولایت است. آن‌تعالیج که فلسفه وجودی امام، اقامه دین است و این جز با وحدت‌بخشی به آحاد جامعه تحقق پیدا نمی‌کند، لذا وجود مقدس ایشان هم باتوجه‌به اینکه نسبت به پیامبر نزدیکی دارند و می‌تواند عامل وحدت‌بخشی بشود، اگر از این منظر ما به‌جای ایجاد تفرقه بر کز بنه‌های مشترک مانور بدهیم، به اهدافی که می‌خواهیم زودتر می‌رسیم. البته این مسئله‌زم این نیست که حقایق تاریخ را تحریف کنیم؛ اما باتوجه‌به اینکه جنبه‌ها و جذبه‌های اشتراکی حضرت بین شیعه و سنی زیاد است، قراردادن کرسی‌های منظره برای علمای شیعه و سنی ابهامات این گونه را نه با رطرف می‌کند. لکن در میان عامه جامعه بهتر است روی جنبه‌های مشترک پردازش شود و به نقطه‌نظ‌های مشترک برسیم.

زن امروز سردرگم‌تر، آشفته‌تر و مشوش‌تر از همه‌دوران‌های گذشته است. ازاین جهت می‌توانیم قضیه الگوی زن سوم را با الگوگیری در برهه‌هایی از تاریخ انقلاب اسلامی به‌طور محسوس یا نامحسوس و مستقیم یا غیر مستقیم برای جنبه‌های تمدن‌سازی بنیان‌گذاری کرده‌و این زن را به‌عنوان زن الگوی سوم به دنیا معرفی کرد. بعد از هفت کتیر و مطرح شدن زنان مقام فلسطینی و لبنانی که این‌گونه نتوانستند، زیر سایه مقاومت قرآنی جنبه‌های قدرت‌بخشی و قدرت‌نرم‌زن قرآنی را به‌دنیا معرفی کنند، راحت‌تر می‌توانیم با نزدیک‌شدن و نزدیک‌کردن جوامع زنانه، الگوی بی‌بدیل زن امروز را به‌خود آگاهی برسانیم و روی خوروزی او و عقلانیتش مانور دهیم. باتوجه‌به اینکه این بانو توانسته در تاریک‌و روشن‌های موقعیت‌های تاریخ زندگی مقدس و مبارک خودش، هم تهدیدها را شناسد هم فرصت‌ها را بتواند برای زن امروز در این برهه الگوی محسوس یا نامحسوس باشد، می‌شود از این ظرفیت استفاده کرد. حتی می‌توان همان‌زن مسلمان غزهای راهم به‌طور غیر مستقیم در مقاومت، به‌سطحه در آوردن، به زیر کشیدن و به استیصال در آوردن جریان استکبار، را بهره‌گیری از چنین الگوی تبیین کرد. و اگر این موضوع محسوس و ملموس تبیین شود، می‌بینیم زن‌های والا مقام ما مثل مادران شهدا و زنان شهیدمان، جلوه‌هایی از این بانو را به رخ کشیدند؛ اما باید این تابلو شفاف‌تر شود. ما برای رسیدن به آن تمدن نوین اسلامی به چنین زنانی بیش‌ازپیش نیازمندیم تا روند تمدن‌سازی را تشریح کنیم.

وضع به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و چه‌بسا امروز ایران با چهره‌ای دیگر شناخته می‌شد. هرگاه از این‌ها که نام بردیم، یک ملت بودند. ایران اما پرغرم همه حملات و تهاجمات و درگیری‌ها و با همه مظلومیت‌ها و در تنگنا قرار گرفتن‌ها و محدودیت‌ها، هیچ‌گاه تکفیرخیز نشد و آنچه او را در حد تعادل نگه داشت، تشیعی بود که طی ۷۰۰ سال هجوم، حفظ شد. اما چگونه وقتی مجال و این سرزمین حقیقت، در فضای اجتماعی مجاهدت‌ها، کجا باید آن را حفظ کرد؟ جز در بستر عرضه خودمانی محفل ظهور بود که خانواده ایرانی با محوریت مادر و نقش تربیتی او انجام داد. زن ایرانی همان‌کوی که الهام‌بخش فردوسی است، شریک تدبیر خواجه‌نیر هاست و رازدار شیخ صفی‌ها. وقتی در بستر اجتماعی به دلیل علادوت غزنی‌ها و شرارت بوسهل زوزنی‌ها امکان

که‌از شرق و شمال به ایران می‌تاختند. غزنیان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، ایلخانان مغول، تیموریان و دیگران، نه تنها به تشیع رغبتی نداشتند که هر وقت می‌توانستند به نسل کشی از آنان دست می‌زدند. در واقع تشیع تا پیش از دولت صفوی، جز مقطعی از تسلط آلبویه، امکان لازم و مناسب برای ترویج نداشت، از سویی دیگر فرقه‌های انحرافی مانند اسماعیلیه، تفسیری نابجا از تشیع ساخته بودند که آن اندک مجال برای توسعه‌رانی از شیعیان اقلی سلب می‌کرد. به‌عبارت فنی‌داری اجتماعی محفل ظهور و بروز تشیع نبود و البته ایرانیت ایرانی نیز در همین خطر بود. چه‌سا آنچه سرتوشت ایرانیت و تشیع را به هر گره زد، همین مظلومیت و تقيه اجتماعی بود. آنچنان که اگر حکمت فردوسی و تدبیر خواجه نصیرها و دوران‌دیشی شیخ‌صفی‌الدین نبود چه‌بسا

زن ایرانی، حافظ تشیع

ادامه از صفحه یک

دو مواجهه اقلیت، یکی نظیرفتن اسلام به‌عنوان دینی برتر از زرتشت و دیگری نظیرفتن اعراب بود. دو قرن سکوت هم البته خلاصه توضیح این ماجراست که ایرانی‌ها پس از شکست ساسانی، چگونه خود را در هر یک از این سه وضعیت جادادند و در هر کدام چه تغییراتی حاصل کردند. منظور از دورقن ابتدایی ورود اسلام و پایان آن کاهش نفوذ اعراب در فضای سیاسی و اجتماعی ایران است. اما پس از این دو قرن، آنچه بر سر ایران آمد چه‌سا دارای بسامدی طولانی مدت‌تر بود. آنچه ۷۰۰ سال ایران را محل نزاع حکومت‌های محلی ایران از آذربایجان و سیستان و مازندران و فارس با مهاجمانی کرد